

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اینجا بحثی هست که ظاهراً توضیح خارجی اش را قبلاً گفتیم. در بحث بعد مرحوم آخوند راجع به نفی اجزاء عقلیه در بسائط صحبت می کنند که مسئله جنس و فصل در بسائط خارجیّه مثل مقولات، کم، کیف، عرض، اعراض به چه کیفیتی است و چگونه باید در آنجا لحاظ بشود. در مورد مرکبات خب مطلب به اینجا رسید که راجع به آن قدر مشترکی که بین انواع خارجیّه هست مطلب خیلی قابل برای بحث نیست زیرا آن حقیقت مشترک با آن ابهام خودش می تواند امتیازی بین جنسیت و سایر اجناس به وجود بیاورد ولکن وقتی که مسئله دقیق می شود و تعین پیدا کند، اشکال در آنجا پیش می آید که آن معین و مقوم و فصل چه حقیقتی است که آن ابهام را به تفصیل تبدیل می کند و آن ماهیت مشترکه مبهمه را به یک حقیقت مشخصه و مشخص خارجی قابل اشاره تبدیل

می‌کند، صحبت در این است.

ما می‌توانیم برای انواع مختلف، یک شیء مشترک یا ماهیت مبهمهٔ مشترکی بیاوریم و به واسطهٔ آن بین این جنس که انواعی در تحت اوست و بین جنس دیگر اختلاف قائل بشویم لذا خیلی این مسئله قابل توجه نیست. صحبت در آنجایی است که این مسئله بخواهد مشخص بشود، فرض کنید شما به رفیقتان می‌گویید که فردا شب قرار است یک نفر به منزلتان بیاید خوب حالا «این یک نفر به منزلتان بیاید» هر کسی را شامل می‌شود. این اهمیت مطلب در اینجا مشخص نشده است، مرد باشد یا زن باشد تفاوتی نمی‌کند، کاسب باشد یا غیر کاسب باشد تفاوتی نمی‌کند یک نفر قرار است بیاید حالا داعی برای اکرام متفاوت است و هر کسی داعی خاص به خودش را دارد.

ولی توضیح دیگری نسبت به این مطلب داده می‌شود که وقتی این فرد می‌خواهد بیاید شما حتماً باید بروی و فلان چیز را برایش تهیه کنی، این تصور می‌کند این کسی که دارد می‌آید اگر قرار باشد یک فرد عادی باشد، این توصیه را به من نمی‌کند که برو

مثلاً فلان چیز را بخر، حتماً باید فردی باشد که مقداری خصوصیتش با افراد دیگر متفاوت باشد که چنین توصیه‌ای کرده است. بعد یک مقدار که می‌گذرد می‌گوید: حتماً خودت هم یک ساعت زودتر بیا و برو سماور را روشن کن و چایی آماده کن که همه چیز آماده باشد. می‌گوید که این همه افراد آمدند و رفتند ولی این تابه‌حال هم‌چنین سفارشی به ما نکرده است! کم‌کم مسئله پیش می‌رود تا اینکه یک‌مرتبه آن حقیقت معینه و مشخصه شخص معلوم می‌شود که مثلاً مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - می‌خواهد بیاید که یک‌دفعه همه مافی‌الضمیر خودش را به‌وسیله این قضیه که حقیقت مشخصه است برای انسان بیان می‌کند.

خب این در مقام فصلیت اعتباری نه فصلیت حقیقی خارجی که همان جنبه انسانی باشد بلکه فصلیت امتیازی بین سایر افراد که همان مسئله احراز مراتب عالیة معرفت است - نه فصلیت انسانی عادی - را می‌گذارد در آخر می‌آورد و با گفتن او این ابهام تبدیل به یک تشخیص و تعین خارجی می‌شود و

مسئله صورت خارجی پیدا می‌کند. بنابراین در تعاریف ما از روی ابهام و اجمال مسئله و مشکلی پیش نمی‌آید، صحبت در این است که وقتی آن اجمال و ابهام تبدیل به یک تعین و تشخیص خارجی می‌شود آنجاست که باید آن فصل حقیقی و واقعی صورت خارجی پیدا بکند.

یک وقت در زمان مرحوم آقا من در مشهد بودم و صحبت از تقلید و عمل به احکام و امثال ذلک بود. در مجلسی بودیم، شخصی که پانزده سال با مرحوم آقا ارتباط داشت یعنی پانزده سال است که مطالب را از یک هم‌چنین بزرگی شنیده، در مجالس شنیده، خصوصی شنیده، اتفاقاً پیش ایشان خصوصی هم زیاد می‌آمد، مسائل مختلفی شنیده؛ خصوصیات افراد، امتیازات افراد، فرق افراد، مراتب و کیفیت و... همه را شنیده است بعد یک مرتبه در آن مجلس گفت که چه اشکال دارد که آقای خوئی از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در این قسمت فقهی مثلاً در عبادات یا طهارات یا در معاملات اعلم باشند و یک نفر از ایشان تقلید بکند و از ایشان هم دستور بگیرد؟!!

حالا اسم آن فرد ناقلِ این مطلب را نمی‌برم ولی
وقتی این حرف را که زد انگار ما وا رفتیم و در آنجا
برای من یک تکان بود؛ تکانی بود که عجب! پس
یک هم‌چنین مطالبی هم در دم‌و‌دستگاه مرحوم آقا
پیدا می‌شود! افرادی که پانزده سال با ایشان ارتباط
داشته‌اند و صحبت‌ها و مطالب ایشان را شنیده‌اند و
مراتب مختلف را تصور کردند حالا بعد از پانزده
سال شخص هم‌چنین تعبیری می‌کند که خوب حالا
مثلاً آقای خوئی نسبت به ایشان اعلم باشند مگر
اشکالی دارد؟! اصلاً تو می‌فهمی علم چیست و
اعلمیت به چه می‌گویند؟! تو مثلاً با این تعبیری که
می‌آوری می‌خواهی بگویی که چیزی سرت
می‌شود؟! پس این پانزده سال چه کار می‌کردی؟! تو
اول چه بودی؟! بعد از پانزده سال پیش ایشان بودن
خروجی‌اش این است؟! خوب آن پانزده سال قبل لابد
خروجی چیزهای دیگر بود حالا که این همه اصلاح
شده کار به اینجا رسیده است!

خیلی برای من جای تعجب بود و این یکی از
مسائلی بود که من در نظر داشتم راجع به آن توضیح

بدهم. البته خب یک مقداری راجع به این قضیه توضیحاتی در بعضی صحبت‌ها و نوشته‌جات دادیم ولی اگر خدا بخواهد لولا البداء در بحث اجتهاد و تقلیدی که در دست داریم آنجا نسبت به این موضوع می‌پردازیم و خواهیم دید که اصلاً یک راه بیشتر نیست نه اینکه دو راه سه راه ده راه باشد، یکی هست و غیر از او دیگر هیچی نیست! یعنی همین که شخص احتمال می‌دهد چیزی می‌تواند قرین او قرار بگیرد مسئله تمام شد و دیگر چیزی برای گفتن و برای مطرح کردن باقی نمانده است! روی این جهت مطلب خیلی مطلب مهمی است و اصلاً هم بحث تحجر و تعصب و اینها نیست.

تعصب داشتن ممنوع!

تعصب و تحجر همه جا غلط است حتی انسان روی حق هم که می‌ایستد نباید تعصب داشته باشد که حق همین است که الآن من دارم! نه، انسان به خاطر حق بودن حق باید به آن گرایش داشته باشد حالا هر جا می‌خواهد باشد. من مثال می‌زنم البته مثال من غلط است ولی از باب تقریب و تشبیه می‌خواهم بگویم؛ ما الآن تنها حقی را که در عالم

می‌بینیم حقی است که مربوط به امیرالمؤمنین
علیه‌السّلام است که حق همین است و جز این
نیست، آن علی و بچه‌هایش و فرزندانش که الآن به
امام زمان علیه‌السّلام رسیده است، امام زمان حق
است و **ما سِوَاهُ باطل** تمام! صفرِ صفر! دیگر چیزی
نیست پس الآن حقِ مطلق و مطلقِ حق وجود
حضرت است. ما به‌اضافه با حضرت، همه چیز
است.

مظلومیت عرفا

این عبارتی که دیروز آقا سید ابوالقاسم خوانده
بودند این عبارتی است که هر وقت من به این عبارت
فکر می‌کنم اصلاً حالم تغییر پیدا می‌کند و دیدگاه و
فهمم تغییر پیدا می‌کند و مظلومیت عرفا بیشتر برای
من محرز می‌شود که این عرفا و این بزرگان و این
اولیاء، افرادی که اصلاً عین ولایت و متحد با ولایت
و هم‌نشین و قرین با ولایت هستند ...، آن وقت یک
عده نفهم و جاهل باید بیایند در کتاب‌هایشان اینها را
جزء عرفای کذابین بیاورند و مسخره کنند و غیر از
آنها هم افراد دیگری، و بعد این حوزه علمیه‌ای که
دفاع از حق می‌کند همین‌طور مَهر سکوت بر لب و

چشم پوشیده از کنار مسائل می‌گذرد. حالا اگر اشخاصی بیایند به یک نفر حرفی بزنند و حرف درست هم بزنند، حالا یک مقدار پس‌وپیش، دیگر زمین به آسمان می‌رود و آسمان بر زمین فرود می‌آید!

مظلومیت امام زمان علیه‌السلام

روزی خواهد رسید که این مطالب دیگر خریداری ندارد. ﴿أَلَيْسَ الْأَصْبَحُ بِقَرِيبٍ ۗ﴾^۱ پیش‌بینی می‌شود که در آتیۀ نزدیک ان‌شاءالله دیگر مسئله به کیفیتی درآید که واقعاً مردم به دنبال ولایت و طالب آن حقیقت مطلقه باشند و چشم و گوش خودشان را از این مظاهر و تبلیغات و این شعارها که فریب‌ها، نیرنگ‌ها، دوروئی‌ها، خودنمایی‌ها و تظاهرها در آنها نهفته است [دور نگه دارند] و من گاهی می‌گویم که اصلاً بابا از این امام زمان علیه‌السلام ما کسی را مظلوم‌تر نداریم و همه داریم به اسم امام زمان هر کاری می‌کنیم. مردم نماینده وارد مجلس می‌کنند امام زمان را وسط می‌کشیم و

^۱. سوره هود (۱۱) آیه ۸۱.

ترجمه: «آیا صبح نزدیک نیست؟!» (محقق)

می‌گوییم: ما تشکر می‌کنیم که شما آمدید و این را
در بست امضاء فرمودید و مهر زدید و معلوم می‌شود
که تا به حال از امام زمان در این قضایا و مسائل
مملکت هیچ خبری نبود، دیگر آن قدر [گفته] شد که
یکی از همین آقایان رفته بود و گفته بود که چه خبر
است هر کاری می‌کنید در مملکت امام زمان، امام
زمان را وسط می‌کشید؟! خب اگر امام زمان هست
پس دولت قبلی هم امام زمان هست خب چرا دیگر
فحش می‌دهید؟! چه کسی را دارید مسخره
می‌کنید؟! دست امام زمان در آن هشت سال قبل
بسته بود و فقط در سه سال شما دستش باز شد؟! یا
در آن قبلی‌ها دستش بسته بود!؟

عواقب بازی کردن با عقاید دین

این‌طور بازی کردن با عقاید دین حساب و کتابی
دارد، آن قدرها هم خدا صاف ننشسته که هر کسی هر
حرفی بزند.

جملة نشان‌دهنده فصلِ مشخصه و معینه علامه طهرانی

آن وقت این بزرگان را شما نگاه کنید ببینید چه
مسئله‌ای دارند و [چه می‌فرمایند]: ما دنیا را و هر چه
که در دنیا هست به اهلش دادیم و آخرت را و هر چه

که در آخرت هست به اهل آخرت سپردیم و فقط از دنیا و آخرت ولایت او و هم‌نشینی با او را گرفتیم و خدایا تو می‌دانی که ما غیر از این نداریم.^۱ این واقعاً یک کلام و جمله‌ای است که ما باید این را بنویسیم و روی میزمان بگذاریم. من این کار را نسبت به بعضی از این اعلان‌هایی که هست خواهم کرد و در نظرم بود ولی فراموش کرده بودم. همین یک جمله نشان‌دهنده فصلِ مشخصه و معینه مرحوم آقا است همین یک پاراگراف و همین ایشان را از بقیه طبقات و تازه به دوران رسیده‌ها و صاحب کتب و تألیف‌ها جدا می‌کند و همه را در یک طرف می‌گذارد و همه را **علی مراتبهم** در کنار می‌گذارد و این نشان می‌دهد که آن حقیقت عالی و راقیه چه باید باشد.

آن وقت حالا شما نگاه کنید همین‌ها می‌گویند:

^۱ . معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۸۲:

«خداوندا تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم! بلکه غیر از امید به شفاعت موالی خود چهارده معصوم پاک چیز دیگری در بساط نداریم! ولایت آنان و برائت و بیزاری از اعدائشان، سر لوحه لوح ماست که قبل از نوشیدن شیر در ما بوده، و پس از مرگ هم برون نخواهد رفت. دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش و به طالبانش سپردیم، و غیر از محبت خالص و بی‌شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی.»

خب حالا آخرت را کنار بزنیم یعنی چه؟! بله، از روی ادب و احترام می گویند که بله هرچه فلان و ... ولی حالا تو را در آخرت ببرند و دوتا گلابی و سه تا حورالعین نشانت بدهند و فلان و این حرفها، باز هم همین را می گویی؟! اینها چه چیزی را ادراک کردند؟! واقعاً اینها چه لذت و مرتبه‌ای را ادراک کردند که دیگر هر لذت و نعمتی که صورت خارجی به خود بگیرد - چه صورت دنیوی و چه صورت اخروی - برای اینها خنده‌آور است. اینها از صورت گذشته‌اند و مراتب آخرت مراتب صورت است منتها آن مراتب مختلفه هشت گانه بهشت و اینها از نقطه نظر کیفیت تجرد و صورت تفاوت می کند.

جنت منتخب اولیاء

تعریف جنة الذات

جنتی را که اینها انتخاب کردند جنة الذات است، جنة الذات هم همان در زیر سایه ولایت است، اینها او را انتخاب کردند و او هم که صورت ندارد و اینکه او را انتخاب کردند نه اینکه آمدند چشمشان را بستند بلکه رفتند، چشیدند، دیدند، لمس کردند و حس کردند و بر همه دنیا و آخرت و **ما فیهما هم**

می خندند بعد هم آمدند گفتند که ما رفتیم و دیدیم
و از پیش خودمان هم حرف نمی زنیم، واقعیت و
حقیقت را داریم بیان می کنیم. حالا ما در سر
همدیگر می زنیم و در این قضایا و مسائل گیر
هستیم.

معنای تقلید کردن در احکام شرعی

خلاصه ما نگاه می کنیم می بینیم این آقا بعد از
پانزده سال خدمت مرحوم آقا بودن می گوید که چه
اشکال دارد آقای خوئی اعلم باشد؟! حالا آدم از او
تقلید می کند ولی از ایشان دستور می گیرد! تقلید
یعنی چه؟! یعنی جنابعالی نمازی را که داری
می خوانی، ارتباطی که داری برقرار می کنی، ربطت با
خدا را داری از او می گیری، معنایش این است! تو با
خدا از آن دریچه داری ربط پیدا می کنی. قضیه این
است! دو جا، دو قسم، دو مورد، مسائل فقهی را از
او می پرسیم و یونسیه و **لا إله إلا الله** را از ایشان
می گیریم یعنی چه؟! خب تو که همه را برداشتی به
او سپردی و بعد یک **لا إله إلا الله** و یونسیه در انتها
ماند خب اینها را هم از او بگیر، او هم که نمی گوید:
نگو، می گوید: بگو آقا، صلوات بفرست، **لا اله إلا**

الله بگو، استغفار کن، هرچه می خواهی بگو، ذکر
است!

از اینجا معلوم می شود که اصلاً او این فصل ممیز
را که باعث مشخص شدن این هست نفهمیده است
و در همان ابهام باقی مانده است. یک چیز مبهم! لذا
می گوید که همه دارند در راه هدایت می کنند و همه
خوب اند و همه به دنبال «كُلُّ مَنْ فِي الْوُجُودِ يَطْلُبُ
صَيْدًا»^۱ هستند، حالا تو یک تکه اش را از او بگیر و
یک تکه اش را از این بگیر و یک تکه اش را از دیگری
بگیر و صلوات بفرست و پی کارش برود تا قضیه
تمام شود، این چیست؟ این همان در ابهام ماندن
است، در جنس مشترک ماندن است، در همان مسئله
مجمل واقع شدن است و این مطلب است. شما
خیال می کنید که جنس مشترک و فصل فقط مربوط
به اعیان خارجی است؟! فصل ممیز در واقع همان
حقیقت وجود انسان را تشکیل می دهد و بحث باید

^۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵:

كُلُّ مَنْ فِي الْوُجُودِ يَطْلُبُ صَيْدًا *** إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ فِي الشَّبَكَاتِ
«تمام کسانی که در عالم وجود موجودیت دارند، دنبال صیدی می گردند.
فقط و فقط اختلاف و تفاوت میان ایشان، در کیفیت دامهائی است که
می گسترند و شبکاتی است که در آن صیدشان را گرفتار می کند.»

البته مرحوم آخوند در بعضی جاها که اشراقاتی به او می خورد راجع به این قضیه صحبت می کند که اصلاً آن فصل انسان به آن میزان تجرّد نفسانی است که شخص با مبدأ خودش پیدا می کند آن فصل ممیز است و الاً بقیه افراد حیاتشان حیات حیوانی است و اگر شخص به آنجا نرسد در همان حیوانات باقی می ماند! واقعاً دارم می گویم! واقعاً شما تصور بکنید این افرادی که در این دنیا می آیند و می روند - حالا چه مسلمان و چه غیرمسلمان از افرادی که داریم می بینیم - واقعاً اینها موقع مردن انسان هستند؟! آدمی که یک عمر دروغ گفته، کلک زده، سر مردم کلاه گذاشته، جنایت کرده و هزاران نفر را کشته و برایش اصلاً مسئله‌ای نبوده مثل همین جانیان تاریخ، حالا این آدم دارد از دنیا می رود و **نعوذ بالله** یک سگ و گرگ هم بیایند کنارش بمیرند واقعاً اینها به خدا نمی گویند که خدایا این اشرف بر ماست یا ما اشرف بر این هستیم؟! خب این گرگ مگر چه کار کرده است؟! وقتی گرسنه می شد می رفت یک

خرگوش می خورد چون غذایش بود خب [اگر قرار بود نخورد] خدا باید شکم این را علف خوار درست بکند! خود خدا گفته برو خرگوش بخور، اگر گوسفند در گله پیدا کردی برو بخور، حالا یک شخص جانی قسّی القلب دارد می میرد و کنارش هم این گرگ دارد می میرد، واقعاً ما می توانیم این جانی و قاتل و از هر درجه انسانی منحنط شده را بیاوریم و با آن ذئب در یک کفه ترازو قرار بدهیم؟! کجای این شخص قاتل به این مراتب انسانی می خورد؟! لذا این در روز قیامت با همان جنبه حیوانی محشور می شود.

معنای اعمی در آیه ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمٰی وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا﴾

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمٰی وَقَدْ كُنْتُ

بَصِيْرًا﴾^۱ ﴿اَعْمٰی﴾ در روز قیامت یعنی همین،

یعنی فصل انسانی را ندارد. ﴿وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا﴾؛

من چشم داشتم می دیدم و بین حق و باطل تشخیص

می دادم - ﴿كُنْتُ بَصِيْرًا﴾ یعنی این [فصل انسانی

را دارم]، نه اینکه چشم داشتم! - بین مجاز و حق در

^۱ . سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۵ . معادشناسی، ج ۵، ص ۴۰:

«ما او را در روز قیامت کور محشور خواهیم کرد.»

این دنیا را تشخیص می‌دادم ولی الآن هیچی را نمی‌فهمم، الآن فقط یک طرف را می‌فهمم و آن‌هم عذاب است. ﴿وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾؛ ما در دنیا می‌فهمیدیم، خدا می‌گوید: بله، شما بصیر بودید ولیکن به کار نبردید. این فصل، فصلی است که باید به او پرداخت اما راجع به سایر فصول و اینها خبر دیگر آن مطلبش فرق می‌کند حالا این چند خط را بخوانیم و بحث بعدی إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

فَكُلُّ مَعْنَى إِذَا اعْتَبِرَ مَعَهُ مَعْنَى آخَرَ فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُغَايِرُهُ بِحَسَبِ التَّحْصُلِ وَالْوُجُودِ فَذَلِكَ الْمَعْنَى لَيْسَ فُصْلاً لَهُ - بَلْ عَرَضاً خَارِجاً عَنْهُ وَ إِنْ كَانَتْ الْمُغَايِرَةُ بَيْنَهُمَا بِاعْتِبَارِ الْإِبْهَامِ وَ التَّحْصُلِ كَانَ فُصْلاً - قَالَ الشَّيْخُ فِي الْهِيَاةِ الشِّفَاءِ الْعَقْلُ قَدْ يَعُولُ مَعْنَى يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَعْنَى نَفْسَهُ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا ذَلِكَ الْمَعْنَى فِي الْوُجُودِ فَيُضْمُّ إِلَيْهِ مَعْنَى آخَرَ يَعِينُ وَجُودَهُ بِأَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَعْنَى مُضْمَناً فِيهِ وَ إِنَّمَا يَكُونُ آخَرَ مِنْ حَيْثُ التَّعَيُّنِ وَ الْإِبْهَامِ لَا فِي الْوُجُودِ انْتَهَى.^۱

هر معنای مبهم و مجملی را که همراه با او معنای دیگری که بتواند او را تعیین کند اعتبار بکنیم، اگر این معنا به حسب تحصیل ماهوی و وجود خارجی، مغایر با اوست، این معنا فصلی او نخواهد بود بلکه یک عرض است مثل اینکه بگوییم که انسان، حیوانی است که دائماً در حال حرکت است، درس می‌خواند و غذا می‌خورد اینها لازمه انسان نیستند بلکه

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶.

عوارضی هستند که بر انسان عارض می‌شوند فصل نیستند، حالا در وجود با همدیگر مقارن هستند.

و **إِنْ كَانَتْ الْمُغَايِرَةُ بَيْنَهُمَا ...** حالا اگر بین آن

معنای مبهم و بین آن معنای دیگر مغایرت به ابهام و تحصّل بود یعنی آن معنای دیگر می‌آید و مصداق برای آن معنای اول را روشن می‌کند، حقیقت او را برای انسان بیان می‌کند و آن ابهام را تبدیل به تفصیل می‌کند، مثلاً می‌گویند که برنج چیست؟ می‌گوییم که برنج یک نوع ماده غذایی است. این مبهم است! خب نخود و عدس و گوشت و ... هم ماده غذایی هستند، برنج یک نوع ماده غذایی است که - این «که» معنای دیگر می‌شود - دارای نشاسته و خواص درون خودش است که با بقیه فرق می‌کند، اینکه دارای نشاسته و این خصوصیات هست که در دیگری نیست، حتی ممکن است دیگری نشاسته هم داشته باشد ولی این خصوصیتی که همراه با نشاسته دارد مثلاً ویتامین ب و چیزهای دیگر که در خصوص این هست و در دیگری نیست، اگر مغایرت بین این ماده غذایی و بین آن معنای دیگر فقط مغایرت در ابهام و

تحصل است، آن ماده غذایی مبهم و مجمل است
ولکن آن معنای دیگر روشن است و یک واقعیت
خارجی را برای انسان بیان می‌کند، این فصل
می‌شود؛ آن معنایی که اضافه شده فصل است.

قال الشيخ في إلهيات الشفاء ... شيخ در الهیات

شفاء این طور می‌گویند: عقل گاهی اوقات معنایی را
تعقل می‌کند که جایز است این معنا خودش اشیاء
کثیره‌ای باشد، یک ماهیت مبهمی باشد که انواع
زیادی دارد. هر کدام از این اشیاء کثیره همان معنای
اول است که در وجود تجسم پیدا می‌کند.

فَيَضُمُّ إِلَيْهِ مَعْنَى آخَرَ ... پس معنای دیگری را

به آن معنای دیگر ضمیمه می‌کند که این را از ابهام
به تفصیل و تعین دریاورد و تعین خارجی را برای
این حاصل کند.

بِأَنَّ يَكُونَنَّ ذَلِكَ الْمَعْنَى مُضْمَنًا فِيهِ ... به این نحو

که این معنای مبهم، درون این معنای دوم باشد؛ یعنی
معنای دوم معنای اول را تضمین کند و معنای اول در
همان معنای دوم متضمن باشد، جنس در همان معنا
متضمن باشد. و این معنای دیگری که ضمیمه شده
و معنای اول را از ابهام درآورده همان معنای دیگر

است متتها فرقس، فرقِ تحصّل و ابهام در وجود است؛ آن معنای اول مبهم است معنای دومی که معنای اول در ضمنش هست متحصّل است و چیزی است که در خارج وجود دارد. بنابراین انسان در فصلی که نسبت به اشیاء ملاحظه می‌کند این فصل همان مسئله ابهامی است که تبدیل به وجود شده است.

مرحوم آخوند دیگر بحث راجع به جنس را تمام می‌کنند که جنس یک حقیقت جدایی است و فصل ضمیمه به او می‌شود و در ضمیمه به او ترتب لازم می‌آید و در این ترتب است که انواع خارجی حاصل می‌شوند. خب این معنا از همان دیدگاه ابتدایی است ولی در دیدگاه حقیقی جنس و فصل هر دو یکی است، جنس و فصل فرقس در ابهام و تحصّل است نه اینکه دو چیز باشند و در خارج منضم بشوند؛ حیوانیت از یک جا بیاید و ناطقیت هم از جای دیگر بیاید باهم آشتی کنند و متحد که شدند آن وقت این تشخیص پیدا می‌کند.

تفاوت جنس با فصل فقط در ابهام و تحصّل

مسئله جنس و فصل فقط ابهام و تحصّل است،

ما به طور کلی حیوانیتِ جدای از انسانیت، ذئبیت، کلبیت و فرسیت نداریم که در یک جا حیوانیتی مجتمع و مبهم داشته باشیم و خدا یک تکه از آن حیوانیت را برمی دارد و یک ناطقیت به آن می زند، انسان می شود! حیوانیتی نیست بلکه حیوانیت با آن ظهور خارجی اش یکی است؛ یعنی آن حیوانیتی که بین همه مشترک است، عقل انتزاع یک مسئله مشترک می کند و الا آنچه را که شما در اشیاء خارجی و اینها می بینید فصل است، نه اینکه دو چیز جدا ببینید! منتها این فصل در تحصیل خارجی به نحوی است که اشتراکاتی از نظر آن هویت با افراد دیگر دارد. عقل آن اشتراک را انتزاع می کند و اسم ماهیت و ذاتی روی آن می گذارد که به آن جنس می گوید و الا یکی است و هیچ تفاوت نمی کند.

فرض کنید در مورد مقولات چطور این مطلب را کاملاً احساس و ادراک می کنیم که هیچ ارتباطی بین کم و کیف نیست، اصلاً هر دو دو مقوله جدای از هم هستند و هیچ ربطی به همدیگر ندارند، کم عبارت از خط و حجم و جسم تعلیمی است و کیف هم عبارت از همان مقوله خاص مثل مسموعات، مذوقات،

مبصرات و امثال ذلک است و هیچ ارتباط ندارند. بین
ذائقه و بین طول چقدر فرق است؟! اصلاً شما یک
تباین ذاتی در مقولات احساس می‌کنید و تباین هم
باید تباین ذاتی باشد والا اگر تباین ذاتی نباشد و
اشتراک باشد لازمه‌اش این است که صحبت در
همان مابۀ الانتزاع برود و در آنجا مقوله مطرح بشود،
پس اصلاً خود مقوله یعنی تباین ذاتی داشته باشند
ولی برای همین انسان می‌آید و یک مابۀ الاشتراک در
اینجا درست می‌کند. چاپخانه است دیگر درست
می‌کند، مابۀ الاشتراکش همان جنبۀ عرضیت است؛
اینکه هر دوی اینها عارض می‌شوند؛ هم کم عارض
بر موضوع می‌شود و هم کیف عارض بر موضوع
می‌شود. می‌گوییم که خب هر دوی اینها در عرضیت
با هم مشترک هستند ولی این عرضیت فقط صرف
یک برداشت خارجی است. اینکه می‌بینیم هم این
می‌آید عارض بر این می‌شود، هم فرض کنید کم
آمده عارض شده است ما می‌گوییم که خب اینها
با هم مشترک هستند در حالی که این اشتراک فقط
اشتراک در عروض است که امر خارجی است اما نه

بیشتر! غیر از این چیز دیگری نیست.

من باب مثال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عمر هر دو خانه‌شان در یک کوچه باشد، می‌گوییم که بله، پیغمبر و عمر با همدیگر اشتراک دارند، حالا اشتراکشان چیست؟! اشتراکشان این است که در یک کوچه هستند! در یک کوچه بودن که اشتراک نیست! عمر و ابوبکر آمدند همسایه پیغمبر شدند و بعد هم پُز می‌دهند و می‌گویند که ما در جوار رسول الله هستیم، ده سال هستی، اگر صد سال هم باشی آیا می‌توانی استفاده بکنی؟!

این اشتراک امری است که به واسطه صرف اجتماع در اینجا حاصل شده است. الآن شما در این موضوع وقتی آن کم را می‌بینید و از یک طرف کیف را می‌بینید، می‌گویید که هر دو در اینجا نسبت به این جمع شدند و اسم این را اشتراک می‌گذارید در حالی که اینها هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند.

مسئله بین جنس و فصل هم همین است، هر شخصی برای خودش جنس و فصل است. الآن دو نفر که در اینجا نشسته‌اند هر کسی برای خودش جنس و فصل است و ارتباطی به آن یکی دیگر

ندارد، چون وجود از نقطه نظر حدود، ارتباطی با دیگری ندارد که اشتراک بشود. ما از حرکاتی که هردو انجام می دهند، هردو راه می روند [اینها را انتزاع می کنیم]، خب این راه می رود به او چه ربطی دارد؟! این دارد برای خودش راه می رود و او هم برای خودش راه می رود، هردو یک راه را که نمی روند! هردو می بینند و هردو احساس می کنند، می گوئیم که یک امر مشترکی بین اینهاست که آن امر مشترک باعث شده اینها این کار را انجام بدهند، آن امر مشترک همان فصل است که آن امر مشترک را در خودش با یک چیز اضافه، به ظهور آورده است فلذا با توجه به این مسئله انسان به این نکته می رسد که جنس با فصل هیچ تفاوتی ندارد و فقط تفاوت جنس با فصل تفاوت در ابهام و تفصیل است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد